

زیارت‌های شاعرانه

خراسان ، سرزمین آزادگان و بزرگان دانش و ادب و فرهنگ ، جائی که نخستین حکومت‌های ایرانی بعد از اسلام در آنجا با نهضت‌های ملی پای گرفت و تشکیل شد ، و زبان فارسی‌دری و نخستین شاعران فارسی‌گوی در آنجا به وجود آمدند و نخستین سبک شعر فارسی هم آنجا پدید آمد ، بالاخره سرزمین فردوسی و خیام و غزالی و صدها چون آنان ، از سال ۲۰۳ هجری قمری دارای افتخار مذهبی بزرگی شد که بیش از پیش مقصد زائران و کهف مسافران قرار گرفت و از دور و نزدیک مشتاقان زیارت این سرزمین روز افزون شد و مدفن امام هشتم شیعیان حضرت علی بن موسی الرضا دل این مشتاقان را صید کرد و آرزومندان زیارتش را برانگیخت تا پایی طلب این راه را طی کنند و از سر قدم سازند و به پای بوس حضرتش بشتابند و هدیه‌ها نثار نمایند.

از این میان بسیاری از شاعران اشتیاق و آرزوی خود را بد زیارت مرقد مطهر حضرت رضا با شعر بیان کرده و این احساس مذهبی را مایه شعر خود قرار داده و روح و جان خویش را در قالب الفاظ و ترکیبات موزون ریخته و نثار مفضل خراسان و ملجأ و ماوای شیعیان نموده‌اند .

تا آنجا که اطلاع داریم نخستین شاعری که از حرم خراسان نام برده و آن تر بهو بقعرا در شعر آورده و در مدح حضرت رضا علیه السلام شعر ساخته ، عارف بزرگ

حکیم سنائی غزنوی، ابوالمجد مجذوب بن آدم است که قصیده‌ای در مدح حضرت رضا علیه السلام سروده به مطلع (۱) :

دین را حرمی است در خراسان و در مدح حضرت رضا علیه السلام
دشوار ترا به محشر آسان

این قصیده سی و هشت بیت است و ضمن آن گفته است :

آن بقعه شده بد پیش فردوس آن توبه بروضه کرده رضوان

از جمله شرطهای توحید (۲) از حاصل اصلهای ایمان

.....

زر است به نام هر خلیفه سیم است به ضرب خان و خاقان

بی نام رضا همیشه بی نام بی شان رضا همیشه بی شان

و در پایان قصیده گفته است :

اندر پدرت وصی احمد بیستی است مرا بد حسب امکان

تضمین کنم اندرین قصیده کین بیت فرو گذاشت نتوان

«ای کین تو کفر و مهرت ایمان پیدا بتو کافر از مسلمان»

در دامن مهر تو زدم دست تا کفر نگیردم گر بیان

اما بیستی که تضمین کرده از خود سنائی نیست و از دیگری است که در خاطر

داشته و بد تضمین آورده است .

سنائی غزنوی در یک قصیده دیگر به مطلع (۳) :

«جهان پردرد می بینم دوا کو دل خوبان عالم را وفا کو»

از حضرت رضا علیه السلام نام برده و گفته است :

«سراسر جمله عالم پر امام است امامی چون علی موسی الرضا کو»

پس از سنائی غزنوی، شاعری که بیش از همه اشتیاق سفر خراسان را داشته

و دلش در هوای زیارت خراسان می تپیده و تا پایان عمر هم به این آرزو نرسیده است

۱- دیوان سنائی غزنوی تصحیح استاد مدرس رضوی چاپ کتابخانه ابن سینا ص ۴۵۱

۲- شاید اشاره به قول حضرت رضا پس از ذکر حدیث سلسله الذهب باشد که فرمودند

« وانا من شروطها » . ۳- دیوان سنائی ص ۵۷۱

☆ نامه آستان قدس - این قصیده به آیین پسندیده در شماره ۲۴ نامه آستان قدس چاپ شده است

خاقانی شروانی شاعر قرن ششم هجری است. این شاعر بلند پایه وقوی طبع و ژرف اندیشه شافعی مذهب (۱) خراسان را دوست دارد و آرزو می کند به آن روضه رضوان برسد و روضه پاک رضا را ببیند.

او اشتیاق خود را به سفر خراسان در چند قصیده و قطعه اظهار کرده است اما این سفر هرگز انجام نگرفته و این آرزو برآورده نشده است، زیرا بار اول که در فاصله سال ۵۴۹ و ۵۵۰ هجری قمری به قصد سفر خراسان حرکت کرده چون به ری رسیده بیمار شده و والی ری نیز او را از رفتن به خراسان منع کرده (۲) است و درباره بیماری خود در ری و بدی هوای آن گفته است (۳).

« خاكِ سياه برس آب و هوای ری
دور از مجاوران مکارم نمای ری»

و ضمن این قصیده می گوید:

« چون نیست رخصه سوی خراسان شدن مرا هم باز پس شوم نکشم بس بالای ری »
و نیز درباره منع والی ری از رفتن به خراسان می گوید (۴):

من به ری عزم خراسان داشتم
والی ری بند بر عزم نهاد
و در جای دیگر می گوید (۵):

« گفتم به ری مراد دل آسان بر آورم
در ره دمی به تربت بسطام برزنم
ری دیده پس به خاک خراسان رسم چنانک
از اوج آسمان به سر سدره بگذردم
ایزدنخواست آنچه دلم خواست لاجرم
هر لحظه آهی از دل سوزان بر آورم»

۱- راجع به مذهب خاقانی مقدمه دیوان ص بیست و شش

۲- مقدمه دیوان خاقانی تصحیح نگارنده ص شانزده

۳- دیوان تصحیح نگارنده ص ۴۴۳

۴- مقدمه دیوان صفحه هفده و دیوان ص ۸۱۷

۵- دیوان ص ۹۱۰

او همچنین نو میدی از رفتن خراسان را ضمن قصیده‌ای در مرثیت امام محمد بن یحیی ذکر کرده و مطلع آن قصیده این است: (۱)

«آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد
و آن نیل مکرمت کد شنیدی سراب شد»
و در باره نو میدی خود از رفتن به خراسان می‌گوید:

عزمت که زنی جناب خراسان درست بود
بر هم شکن که بوی امان ز آن جناب شد
بر طاق نه حدیث سفر ز آنکه روزگار
چون طالع تو نامزد انقلاب شد

و این قصیده به مناسبت فتنه غزان در خراسان و شهادت امام محمد بن یحیی نیشابوری فقیه بزرگ شافعی که در سال ۵۴۹ هجری قمری روی داده (۲) سروده شده است و ضمن این قصیده خراسان را «کعبه وفا» نامیده و گفته است:

«آن کعبه وفا که خراسان نام بود
اکنون به پای پیل حوادث خراب شد»
خاقانی علاوه بر این اشارات سه قصیده در اشتیاق به خراسان و آرزوی دیدار آن دیار وروضه رضوی سروده است که نخستین قصیده این عنوان را دارد (۳) «در اشتیاق خراسان به وقتی که او را از رفتن منع می‌کردند»
و مطلع قصیده این است:

«چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند
عندلیم به گلستان شدنم نگذارند»
این قصیده پنجاه بیت است و ضمن آن می‌گوید:

«چه اسائت زمن آمد که بدین تشنه‌دلی
بسوی مشرب احسان شدنم نگذارند»
و چون در ری مانده و از رفتن به خراسان منع شده است می‌گوید:

در خراسان شده ایوان ارم
در خراسم که به ایوان شدنم نگذارند
در خراس ری از ایوان خراسان پرسم
گرچه این طایفه پرسان شدنم نگذارند

۱- دیوان خاقانی ص ۱۵۵

۲- مقدمه دیوان خاقانی ص ۳۷ و ۳۸

۳- دیوان خاقانی ص ۱۵۳

و پس از چند بیت گفته است :

« بهر فردوس خراسان بدر دوزخ‌ری
چه نشینم که به پنهان شدنم نگذارند »

و چند بیت بعد می‌گوید :

« روضهٔ پاکِ رضا دیدن اگر طغیانست
شاید از برده طغیان شدنم نگذارند »

و چند بیت به پایان قصیده مانده گفته است :

از وطن دورم و امید خراسانم نیست
که بدان مقصد کیهان شدنم نگذارند

و بحک آن موم‌جدامانده ز شهیدم که کنون
محرم مهر سلیمان شدنم نگذارند

و در پایان قصیده گفته است :

گیر فرمان ندهندم به خراسان رفتن
باز تبریز به فرمان شدنم نگذارند

از پی علم دو جا مکتب و دکان دارم
نه به مکتب نه به دکان شدنم نگذارند

دو مین قصیدهٔ خاقانی در ستایش خراسان و تمنای رسیدن به آن با مدح امام محمد بن

یحیی است به مطلع (۱):

رهروم مقصد امکان به خراسان یابم
تشنه‌ام مشرب با احسان به خراسان یابم

این قصیده در صد و سیزده بیت سروده شده و ضمن آن از خراسان و بزرگان

آن و حرمت خاصی که دارد به تعبیرات گوناگون سخن رفته است چنانکه در این

بیت گفته کلید در رضوان در خراسان است : *سنانی و مطالعات فرهنگی*

بر کنم شمع و فارا به خراسان طلبم
کان کلید در رضوان به خراسان یابم

و در بارهٔ ارادت به پیران خراسان می‌گوید :

من مرید دل پیران خراسانم از آنک
شهبواران را جولان به خراسان یابم

و پس خراسان را « شرفوان » خوانده و گفته است :

گر ز شروان بداند اداخت مرا دست و بال
خیروان بلکه شرفوان به خراسان یابم

و چند بیت بعد گفته است :

رخت عزلت به خراسان برم ان شاء الله
که خلاص از بد دوران به خراسان یابم

از ره ری به خراسان نکنم رای دگر
 که ره از ساحل خزران به خراسان یابم
 سوی دریا روم و بر طبرستان گذرم
 کافتخار طبرستان به خراسان یابم
 و پیداست که سفر دیگر خراسان را خواسته‌است از راه طبرستان پیش‌گیرد .
 و چون از قران کواکب در سال ۵۸۲ هـ . ق (۱) سخن بود . خاقانی دفع آنرا
 از رأفت رحمان در خراسان دیده و گفته است :

چند گویی که دو سال دگر است آفت خسف
 دفع را رأفت رحمان به خراسان یابم
 و پس از چند بیت می‌گوید :

گیر خسف است برغم همه در روم و خزر
 نه امان همه پیران به خراسان یابم
 گر ز بادست و گراز آب دو طوفان به مثل
 هر دو نوح از پی طوفان به خراسان یابم

و ابیات آخر قصیده در مدح امام محمد بن یحیی که از این بیت آغاز می‌شود:
 به سر خاک محمد پسر یحیی پاک
 روم و رتبت حسان به خراسان یابم

سومین قصیده‌ای که خاقانی در اشتیاق به خراسان سروده قصیده‌است باریف «ان شاء الله»
 به مطلع (۲) :

به خراسان شوم ان شاء الله
 آن ره آسان شوم ان شاء الله

این قصیده بیست و نه بیت است و از ابیات آن پیداست که آنرا هنگام بیماری
 خود در ری سروده و آرزو کرده است که از بیماری بهبود یابد و راه خراسان در پیش
 گیرد و به مقصود و مراد خود برسد . پس در باره حرکت از ری و رفت به خراسان
 می‌گوید :

چه نشینم به و باخانه ری
 به خراسان شوم ان شاء الله

عندلیم چه کنم خارستان
 به گلستان شوم ان شاء الله

۱- این قرآنی است که انوری نیز پیش‌بینی کرده و درست نیامده است (رک سخن-
 و سخنوران ج ۱ ص ۳۶۰ ح ۲ مقاله آقای مینوی در مجله دانشکده ادبیات سال دوم شماره ۴
 ص ۱۶-۵۳) و در باره اشارات خاقانی به این خسف و قران (تعلیقات دیوان خاقانی بقلم
 نگارنده ص ۹۷۸ و ص ۱۰۳۸)
 ۲- دیوان خاقانی ص ۴۰۵

ودر بارهٔ رهایی از بیماری و غذاهایی که باید بخورد می‌گوید :

من پس آن شوم ان شاءالله	تب مراگفت که سرسام گذشت
به ز بجران شوم ان شاءالله	چون ز شربت به جلاب (۱) آمده‌ام
رغم خصمان شوم ان شاءالله	به مزور (۲) ز جلاب آیم هم
مرغ پران شوم ان شاءالله	وز مزور چو به مرغ آیم باز

و پس از این ابیات در بارهٔ حکم سلطان و رفتن به خراسان و زیارت روضهٔ حضرت رضا می‌گوید :

تا به فرمان شوم ان شاءالله	نه نه تا حکم ز سلطان چه رسد
خوش و شادان شوم ان شاءالله	گر دهد رخصه ؛ کنم نیت طوس
شبه رضوان شوم ان شاءالله	بر سر روضهٔ معصوم رضا
مست جولان شوم ان شاءالله	گرد آن روضه چو پروانهٔ شمع

بر رویم خاقانی تا پایان عمر دلش در اشتیاق خراسان در سینه می‌تپیده، و آتش درونش در این آرزو شعله می‌کشیده و این آتش را بیماری او در ری و نیز منع شدن از سفر به امر والی ری، تندتر و شعله ورتر می‌ساخته‌است چنانکه بارها این نکته را در شعر آورده و مابیه بعضی از موارد آن اشاره کردیم و از موارد دیگر که قابل ذکر است یکی این قطعه است: (۳)

دل ز شاهان فارغ است آری مرا	گفتی از شاهان ترا دل فارغ است
منع کرد آن نیست آزاری مرا	والی ری کز خراسان رفتم
رخصه بایستی شدن باری مرا	گر شدن ز آنسو کسی را رخصه نیست
نیست با میران او کاری مرا	من به پیران خراسان می‌شوم

- ۱- جلاب مخفف جلاب مغرب گلاب شربتی که از قند و گلاب بسازند
- ۲- مزور، به صیغه اسم مفعول آشی است که بیماران را می‌دهند، مزوره هم گفته می‌شود (فرهنگ معین) .

و آنگونه که پیش از این اشاه شد این بیماری که در ری بدان دچار شده ورنجی که از این بیماری برده او را وادار کرده که باردیگر از طبرستان به خراسان سفر کند و از آمل و گرگان بگذرد و یوسف گم کرده را در گرگان بجوید چنانکه گفته است :

مشرب شروان ز نهنگان پراست آبخور آسان به خراسان طلب
روی به دریانه و چون بگذری در طبرستان طبرستان طلب
مقصد آمل به آمل شناس یوسف گم کرده به گرگان طلب

و همین مضمون بیت آخر را در قصیدهٔ ردیف «یابم» که بعضی ابیانش قبلاً نقل شد، اینگونه گفته است :

چون ز آمل رخ آمل به گرگان آرم یوسف دل نه به گرگان، به خراسان یابم
از شاعران معروف دوران سلجوقی و قرن ششم هجری، که بیشتر به سرودن اشعاری در مدح حضرت رضا شهرت دارد، ابوالمفاخر منجیک فاخر (۱) رازی است که بقول دولتشاه سمرقندی (۲) «در روزگار سلطان غیاث‌الدین محمد ملک‌شاه بود و دانشمند کامل و شاعری فاضل بود، و در فنون علوم بهرهٔ تمام داشت و او را یکی از استادان می‌دانند و در شاعری او را انواع فضایل است و اشعار او بیشتر بر طریق لغز واقع است و این صنعت او را مسلم است و در مناقب سلطان‌الاولیا و برهان‌الانقیاعلی بن موسی‌الرضا علیه‌التحیه و التناء چند قصیده دارد جمله مصنوع و اما آنچه شهرت دارد و اکثر شعرا در جواب آن اقدام نموده‌اند اینست :

بال مرصع بسوخت مرغ ملمع بدن اشك زلیخا بریخت یوسف گل‌پیرهن

بر این قصیده شرح‌های فراوان نوشته شده که از آن جمله شرحی است از عبداللطیف

شروانی معروف به افلاطون بنام «حل ماینحل» که در ۹۶۷ نوشته است (۳).

۱- تاریخ نظم و نثر در ایران تألیف سعید نفیسی ج ۱ ص ۸۵

۲- تذکرهٔ دولتشاه چاپ بمبئی ص ۳۸

۳- تاریخ نظم و نثر در ایران

در تذکره دولتشاه چند بیت از قطعه‌ای را خطاب به سلطان مسعود بن محمد بن ملک‌شاه هنگامی که لشکر یانش در ری در مزارع مردم ریخته بودند و بی‌رسمی می‌کردند به نقل از تاریخ سلجوقی آورده که بیت اول آن این است :

«ای خسروی که سایس حکم تو بر فلک
بر تر ز طاق طارم کیوان نشسته‌است»
و دو بیت آخر این‌طور است :

«شاه سپاه تو که چومورند و چون ملخ
باران عدل بار که این خاک سالهاست
بر گرد دخل و دانه دهقان نشسته‌است»
تا بر امید وعده باران نشسته‌است»

عوفی در لباب الالباب (۱) همین داستان را به سلطان تکش خوارزمشاه و جلال‌الدین خواری نسبت داده و از جلال‌الدین خواری قصیده‌ای نقل کرده به این مطلع :

داعی که پیش تخت بفرمان نشسته‌است
آنجا بدایستاده که دربان نشسته‌است
و ضمن این قصیده دو بیت منسوب به ابوالمفاخر رازی یعنی « شاه سپاه تو... »
و « باران عدل بار... » آمده و مرحوم قزوینی در حواشی لباب الالباب (۲) نوشته -
است که «بیت هشتم و یازدهم ازین قصیده با اندک تصرفی از ابوالمفاخر رازی است و
اگر سرقت نباشد توارد غریبی است»

در هر صورت از ابوالمفاخر رازی قصیده‌کاملی در مدح حضرت رضا علیه‌السلام در دست است که همه جا آنرا مصنوع خوانده و بهمین مناسبت ذکر کرده‌اند و منتخب این قصیده در مجالس المؤمنین (۳) قاضی نورالله شوشتری (بعد از شرحی که در تذکره - دولتشاه نوشته‌است) نقل شده و در آنجا سی و شش بیت است و مطلع همان است که قبلاً از تذکره دولتشاه نقل شد به این شکل :

بال مرصع بسوخت مرغ ملمع بدن
اشک زلیخا بریخت یوسف گل‌پیرهن

۱- با تصحیح و حواشی و چاپ سعید نفیسی ص ۲۲۹

۲- تعلیقات لباب الالباب چاپ سعید نفیسی ص ۶۱۹

۳- چاپ اسلامیه ج ۲ ص ۶۱۵

و دولتشاه بعد از این بیت نوشته است: «واکابر مطلعها در این باب گفته‌اند و غالباً در صفت طلوع نیر اعظم بدین سیاق نگفته باشند».

در مرقوم پنجم از کتاب سلم السموات تألیف ابوالقاسم بن ابی حامد انصاری معاصر شاه عباس سه بیت خطاب به محمد بن ملک‌شاه آمده (۱) و آقای دکتر یحیی قریب در تعلیقات این کتاب از يك جنك خطی بعد از مطلع، بیست بیت نقل کرده‌اند که یازده بیت آن در مجالس المؤمنین نیست و نه بیت دیگر نیز با ضبط مجالس المؤمنین اختلاف دارد.

بهر حال بعد از مطلع در سلم السموات این بیت است:

شعله خاور گرفت از سر کبریت دود دوده فروشت پاك تیغ شعاع ارزمن
و بیت چهارم که در مجالس المؤمنین نیامده این است:

تا يرك باد صبح دست به یغما نکرد چاك نزد پرنیان برتن نازك بدن
و پس از این ابیات که در وصف صبح و دمیدن آفتاب است در مجالس المؤمنین
نه بیت و در سلم السموات شانزده بیت است به این بیت می‌رسد که می‌گوید:

«چون زشب اندر گذشت قرب دو ساعت زدور پيك ثریا نمود راه خراسان به من»

و مطابق ضبط مجالس المؤمنین:

چون زشب اندك گذشت قرعه دو ساعت زروز

پيك خور آسان نمود، راه خراسان به من

و از اینجا به مدح می‌پردازد و می‌گوید:

مقرعه اقتضا داد سر اندر قضا عشق طریق‌رضا بستده از خویشتم

سایه ذات خدا مایه فرهما پاره نفس رسول چاره کرب و حزن

هم خطواتش کریم هم در جاتش عظیم هم حرکاتش رفیع هم سکناش حسن

حاشدشوم اخترش مرده ولی در عذاب دشمن بدگوهرش زنده ولی در کفن

شاهد لولاكرا روضه پاكش سكون زاهد افلاك را حضرت پاكش مكن
وچند بيت بعد در پايان قصيده مي گويد :

نيست ابد را به عدل بي توروان هيچ حكم
تابه تو قربت نجست و ز تو عنايت نخواست
افعي چوبي نكرد صاحب سلوي ومن
آهن و پولاد موم ، آتش سوزان سمن
كرده بر ابناي جنس فاتحه نام تو
و در بيت پايان مي گويد :

گفت مفاخر بخوان معني بيتش بدان
تا كه چه گفته است اوز اول و آخر سخن
نكته قابل ذكر در پايان اين مقال اين است كه شيخ آذري طوسي در مفتاح الاسرار
ضمن فصل اول از باب چهارم ، بيست و شش بيت از قصيده ابوالمفاخر را نقل و شرح کرده
و پس از شرح بيت مطلع نوشته است (۱) :

« درين قصيده از حيثيت معني زيادت اشكالي نيست بل لغتي چند غريب است كه
در تشبيه شكوهي يافته است و معلق مي نمايد » و بيت دوم اين است :

« شعله خاور گرفت از سر كبريت دود دوده فروشت پاك تيغ شعاع از من
و بيشتر ابياتي كه در تعليقات سلم السموات هست و در مجالس المؤمنين نقل
نشده در مفتاح الاسرار آمده اما با اختلاف يا با غلط ، چنانكه بيت « تا يرك باد صبح ... »
بصورت : « تا ترك باد صبح ... » و مصراع دوم به اين شكل است :

« چاك نزد پرنيان بر تن نازك پرن » و معني مناسبترى دارد . و آخرين بيت
در مفتاح الاسرار اين است :

« تابه تو قربى نجست و ز تو عنايت نخواست افعي چو بين نكرد صاحب سلوي ومن
و پس از شرح اين بيت نوشته است : « اين بود ترجمه بعضى از ابيات اين
قصيده و در تحقيق اين تلفظات اين فقير را زيادت اهمامي و التفاتي نيست . »